

ویژگی های داستان روستایی در آثار امیلی نصرالله

چکیده مقاله:

امروزه داستان نویسی که از فنون نگارش ادبی به شمار می رود ، چنان دامن گسترده که با رویکرد به مضامین اجتماعی انواع مختلفی یافته است. از جمله آن ها داستان روستایی است که پس از رویدادهای مهم نیمه ی اول قرن بیستم در نگارش ادبی ظهور یافت و به مرور زمان واهتمام نویسندگان عرب زبان جای خویش را در ادبیات نگارش عربی گشود و برخی از نویسندگان عنصر مکان داستان خویش را با توجه به جامعه ای روستایی تعریف کرده و برخوردار از دانایی خویش درباره ی ساختار جوامع روستایی حادثه پردازی نموده اند.

در همین راستا ادبیات لبنان نیز از داستان های روستایی بی بهره نماند. امیلی نصرالله از مجموع آثار فاخری که در ادبیات داستانی برجای نهاده، تاکنون سه داستان بلند روستایی و چند داستان کوتاه را به قلم تحریر کشیده است.

این مقاله درصدد بررسی داستان های روستایی امیلی نصرالله است تا ویژگی های نگارش ادبی نویسنده و رویکرد مضامین داستان های روستایی او را بیان نماید و میزان شکوفایی روستایی نویسی حرفه ای در داستان های وی هویدا گردد. روش پژوهش در این مقاله توصیفی - تحلیلی بوده و جمع آوری داده ها از طریق فیش برداری معمول گردید . داده های این پژوهش نشانگر پیشرفت تدریجی قلم نگارش در حوادث و شخصیت های داستان های روستایی امیلی نصرالله است و بلوغ و استواری فن نگارش روستایی را در ادبیات لبنان ارائه می نماید.

واژگان کلیدی: لبنان، داستان روستایی ، امیلی نصرالله

دکتر اکرم روشنفکر (استادیار دانشگاه گیلان)

Akram Roshanfekar (Assistant Professor of Gilan university)

دکتر محمدرضا هاشملو (استادیار دانشگاه گیلان)

زهرا صفرپور (دانش آموخته کارشناسی ارشد)

رشت - دانشگاه گیلان - دانشکده ادبیات و علوم انسانی - گروه زبان و ادبیات عرب

Saneh210@yahoo.com

شماره تماس 09123780693

نمابر 01316690577

مقدمه

قرن بیستم شاهد تغییرات اجتماعی و رویکرد جوامع غربی به طبقه کارگران و کشاورزان بود که در نتیجه ی صنعتی شدن آن جوامع ضرورت یافته و باعث پیدایش ایده ای جدید در ادبیات گردید. در نتیجه ادیبانی با اعتماد به آشنایی خود با زندگی روستایی به نوعی جدید از نگارش ادبی روی آوردند و با استفاده از تجربه ی زندگی در روستا یا با جمع آوری اطلاعات از تجربیات دیگران به ظهور ادبیات روستایی مدد رسانیدند. در این میان گروهی از نویسندگان عرب زبان به مدد عنصر مکان در ادبیات داستانی و تحت تأثیر مکتب رومانتیک که از زندگی مدنی سرباز زده و آرامش خود را در دامن طبیعت جستجو می جست، به نگارش داستان

روستایی همت گماشتند. اما فرصت شکل‌گیری و مسیر پیشرفت داستان روستایی در ملل مختلف مانند انواع ادبی متناوب و با پستی و بلندی‌های بسیار همراه بوده است.

باید دانست که پژوهش در روند شکل‌گیری و چگونگی پیشرفت نگارش داستان‌های روستایی عربی در کشورهای شمال آفریقا و عراق و حوزه‌ی دریای مدیترانه میسر است. اما پرسش اصلی این پژوهش درباره‌ی شکل‌گیری و پیشرفت داستان‌های روستایی لبنان با تکیه بر داستان‌های روستایی املی نصرالله است.

شایان ذکر است که آثار املی نصرالله عموماً وجه اعتناء پژوهشگران عرب زبان قرار گرفته است که در همین رابطه می‌توان از «قراءة نفسیة فی ادب املی نصرالله» اثر «جان نعوم طنوس» و «قضایا انسانیة فی روایات املی نصرالله» اثر «منصور عید» نام برد. البته «بثینه شعبان» نیز در «100 عام من الروایة النسائیة العربیة» به داستان «شجرة الدفلی» که یکی از داستان‌های مد نظر پژوهش حاضر است، می‌پردازد. باین حال 9 مقاله نیز درباره‌ی «طیور ایلول» که داستانی دیگر از املی نصرالله در ادبیات روستایی است، وجود دارد. افزون بر آن که «الجمهر الغافی» نیز توسط اهل قلم نقد گردیده است. (زیدان، 1999م / 692)

در زبان فارسی نیز چند رساله در کارشناسی ارشد و یک پایان‌نامه‌ی دکترا در دانشگاه تهران به منظور تحلیل آثار املی نصرالله نگارش یافته است.

خاطر نشان می‌سازد که ادبیات روایی در ادبیات عربی سابقه‌ی تعلیمی و نصیحت‌جویی داشت، اما پس از حمله‌ی فرانسه به مصر (1798م) باب تعامل قهری بین دو کشور گشوده شد و در پی آن مصر به عنوان نخستین کشور عربی پیشگام ارتباط دنیای عرب با اروپائیان گردید. (الاشتر، 1893م/6) پس ادیبان عرب زبان آثاری را حایز ویژگی‌های مکتب رومانتیک پدید آوردند و سپس رویگردان از ازدحام شهر و پیچیدگی مظاهر تمدن جدید در صدد پدیدآوردن آثاری با در نظر گرفتن شرایط اقلیمی برآمدند. (الحاوی، 1998م/165)

هر چند چشمگیرترین آثار در ادبیات داستانی رخ نمود. از آن رو که طبیعت‌گرایی ادیبان عنصر مکان داستان را بهترین جایگاه طرح ایده‌ی نو برآورد نمود. (خلیل، 2010م/131) از این رو داستان‌نویسی در دو نوع داستان بلند و داستان کوتاه ضمن بهره‌مندی از گرایش رومانتیک رویکرد اقلیمی و روستایی یافت

(المقدسی 1988 م/455) وبا معمول شدن داستان فنی در ادبیات معاصر عربی توسط داستان «زینب» اثر محمد حسنین هیکل رویکرد اقلیمی و روستایی در آثار نویسندگان کشورهای عربی فراگیر شد. العید، 2011م/ 243؛ دیاب، 2010م/10)

با آن که لبنان در ترجمه ی آثار غربی پیشگام بود و داستان های رومانتیک از آن سو به کشورهای عربی راه یافت ، اما ادیبان مصر و عراق در پدید آوردن داستان های اقلیمی و روستایی گوی سبقت را از آن ربودند. با این حال ادبیات لبنان از داستان روستایی تهی نیست . در همین راستا می توان به «الرغیف، 1939م» اثر توفیق یوسف عوآد، «فتاه مع الایام، 1958م» اثر مصطفی شهاب، «الطریق الآخر، 1965م» اثر سعید فرحات ، «طیور ایلول، 1962م» اثر املی نصرالله اشاره کرد. (شعبان، 1999 م/178)

هرچند روستا در داستان به عنوان عنصر مکان تعریف می شود و نویسنده از ظرفیت آن برای پرداختن به مضامین مورد نظرش بهره می برد، اما بسا ژرف نگری اش او را از قید و بند واقعیت رها می سازد. از این رو داستان نویس حوادث داستانی را در روستایی سمبلیک جاری می سازد . یعنی نوعی «ناکجا آباد» از بطن واقع گرایی نویسنده ظهور می یابد. (عبدالله، 1989م/115) به همین سبب روستای «جوره السندیان» در داستان های روستایی املی نصرالله روستایی سمبلیک است که نویسنده حوادث گوناگونی را از اهالی آن در داستان های مختلف روایت می کند.

1- سبک نگارش املی نصرالله

باید دانست املی نصرالله در آثار خود ویژگی واقع گرایی را با گرایش رومانتیک چنان آمیخته که چشم اندازی بدیع را در داستان های روستایی ظاهر می کند. او به دقت و موشکافانه به بررسی رشته های نامرئی حاصل از تقلید و سنت می پردازد. رشته هایی که فرد لبنانی و عرب را به میراث گذشتگان و سیاست و روستا متصل کرده است. آثار وی تصویری از معضلات و بحران های مربوط به انسان ها و به ویژه زن لبنانی است. (طنوس، 2002 م/31-30)

ادبیات نگارشش زیبا و در عین حال ساده و نزدیک به تشبیه و تصویر سازی است. املی نصرالله از شیوهی گفتگوفرآوان استفاده می‌کند و گفتگویی ملایم و متناسب با شخصیت‌های داستانش و سطح آن‌ها در حوادث داستان جاری می‌نماید. آواز گفتار شفاهی و زبان عامیانه بهره می‌گیرد. ضرب‌المثل‌ها که بیانگر آگاهی گسترده‌ی نویسنده از عادت‌ها و آداب و رسوم و سنت‌های مردمی است، در حکایاتش فرآوان به چشم می‌خورد. وی در گزینش شخصیت‌های داستان‌هایش و انتخاب اسامی آن‌ها بسیار دقت نموده، چنان که در مجموع می‌توانیم بگوییم؛ املی نصرالله در شخصیت‌پردازی داستان‌هایش بسیار توانا است و آن توانمندی نشان دهنده‌ی آگاهی گسترده و اطلاعات جامعش درباره‌ی عادت‌ها و سنت‌های روستایی و روحیه‌ی روستائیان و شیوه زندگی و طرز تفکر ایشان است. (حجازی، 2004م / 9-487)

2- داستان‌های روستایی املی نصرالله

2-1- طیور ایلول

داستان بلند طیور ایلول یا «پرندگان شهریورماه» نخستین بار در 1962 م انتشار یافت. این داستان تا 1991 م هفت بار تجدید چاپ شد. نویسنده در این داستان تصویری بدیع و دقیق از روستایی در جنوب لبنان ارائه می‌کند. تصویری که شامل زیبایی‌ها و مناظر بکر و فوق‌العاده‌ی طبیعی است. اودر آن افکار، اعتقادات، باورها و شیوه‌ی زندگی مردم روستایی را به زیبایی در مقابل دیدگان خواننده قرار می‌دهد و از فصل مهاجرت پرندگان در انتخاب نام داستانش استفاده می‌کند تا از پدیده‌ی مهاجرت جوانان در آن سخن گوید. سپس به توصیف شرایط زندگی روستایی که به دور از امکانات بوده و با مشقت‌ها و سختی‌های مادی و فرهنگی همراه شده، می‌پردازد و از باورهایی سخن می‌گوید که باعث اختلاف نگرش به زن و عدم بهره‌مندی از حقوق خویش است.

2-2- شجره الدفلی

داستان بلند شجره الدفلی یا «بوته گل خرزهره» نخستین بار در سال 1968 م به چاپ رسید و تا 1981 م چهار بار تجدید چاپ شد. آن در قالب فرازهایی نگارش یافته است و ماجرای دختری روستایی را به تصویر می‌

کشد که به سان داستان «زینب» اثر محمد حسنین هیکل شخصیت اصلی داستان است، اما هم به لحاظ فنی و هم به لحاظ شخصیتی از آن متفاوت است. «زینب» نمونه‌ای از سادگی و رضایت به تقدیر و تحمل رنج و اندوه و پذیرفتن سرنوشت و تسلیم شدن بود. اما «ریا» در «شجره الدفلی» در موضعی کاملاً برعکس قرار گرفته است.

بوته‌ی گل خرزهره با ظاهر زیبا و فریبنده و باطنی تلخ و کشنده، همان شخصیت «ریا» است. حادثه‌ی داستان درامی عاشقانه است، اما عشقی که ثمره‌اش سرکشی و عصیان و پایش مرگ دخترک روستایی است. شدت و غلیان احساسات در شخصیت‌های داستان شاهی بر رومانیتیک بودن حوادث آن است و توجه دخترک به طبیعت و پناه بردن بدان گویای چنین گرایشی در روایت داستان است. زیرا طبیعت در شرایط سخت پناهگاه «ریا» قرار می‌گیرد. هرچند برنامه‌ی زندگی روستائیان در داستان نیز براساس تغییر فصول و موسم طبیعت یا اعیاد و جشن‌های آیینی ویا زمان برداشت محصول تنظیم می‌شود.

2-3- الجمر الغافی

داستان بلند الجمر الغافی یا «آتش زیر خاکستر» نخستین بار در سال 1995م منتشر شد و تا 2000م سه بار تجدید چاپ گردید. این داستان یکی از فنی‌ترین داستان‌های معاصر ذیل ادبیات روستایی است. نویسنده در توصیف حدود و ثغور روستای «جوره» به تعیین جغرافیای محل پرداخته و در شخصیت‌پردازی سنت و مدرنیسم را به هم گره زده است. او در آن معماری خاصی را از بناهای روستایی تدارک نموده که در بکارگیری سایر عناصر و وقوع حوادث پیرامونی مؤثر واقع شود. نصرالله با استفاده‌ی مناسب از گفتار شفاهی و گویش محلی بر میزان باورپذیری داستان افزوده و با دانایی از آداب و رسوم روستائیان به منظور تقویت صداقت فنی داستانش بهره‌مند گردیده است.

2-4- مجموعه داستانی الطاحونه الضائعه

مجموعه داستانی الطاحونۃ الضائعة یا «آسیاب گم شده» دارای 23 داستان کوتاه است که در 1985م چاپ رسیده و نویسنده از باب تسمیه ی کل به اسم جزء آن را «الطاحونۃ الضائعة» نامیده است. در این مجموعه 6 داستان به شرح ذیل حایز ویژگی های داستان روستایی است :

1-4-2- جبل السندروس

امروزه؛ نامه نگاریِ روایی یکی از شیوه های نگارش داستان است. نویسنده در این روش شخصیتی می آفریند که در نامه ای به روایت حوادثی می پردازد که از سر گذرانده و می تواند در آن قضاوت خود را درباره ی آن مطالب ، با فراغ بال بیان کند . بانو املی در نگارش داستان جبل السندروس یا «کوه صمغ» از این روش بهره مند شده و دل گفته های مردی را که در مهجر منزل نموده ، با مادرش که بانویی روستایی است ، بیان می کند.

2-4-2- الحصار

این داستان شرح زندگی روستاییانی است که جنگ و تجاوزات رژیم صهیونیستی به جنوب کشور آثاری منفی بر زندگی روزمره ی آنان نهاده است. نویسنده در آن از خانواده ای یاد می کند که سوخت مورد نیاز خود را با جمع آوری هیزم تهیه می کنند و باید برای فراهم آوردن هیزم به جنگل های اطراف روستا بروند، اما مدتی است که افراد روستایی بخاطر وجود برج نگهبانی و ممنوعیت عبور و مرور در منطقه ی استقرار نیروهای سازمان ملل نه تنها اجازه ؛ بلکه جرأت رفتن به قسمت هایی که هیزم خشک در آن وجود دارد، ندارند. زیرا در این صورت هدف گلوله قرار می گیرند. از این رو مجبورند به شاخه های تر ، برای تأمین سوخت بسنده کنند و در سرمای استخوان سوز ارتفاعات جنوب لبنان دود تلخ سوختن چوب تر را در محیط خانه ی روستایی تحمل نمایند.

3-4-2- لقاء حُلمین

این داستان روایت دلتنگی دخترکی روستایی است که به سبب مهاجرت برادران از روستا و در پی نیاز به یاری خانواده در دنیای محدود روستا گرفتار آمده است. آن حکایت اندوه و بی تابی در اثر محرومیتی ناخواسته است . نویسنده در آن دخترکی روستایی را به عنوان شخصیت اصلی داستان برمی گزیند و از ناکامی رویای

ادامه تحصیل سخن می گوید. آنگاه او را برفراز تپه ای در مزرعه گندم می نشانند و با ترسیم رنگ های طلایی و سبز منظره ای رومانتیک می آفرینند. سپس با اشاره به نامه ای که با حباب بادکنکی به وی می رسد، از دلتنگی جوانی نظامی یاد می کند که مجبور گردیده دور از شهر و دیار خود، در منطقه ی استقرار نیروهای سازمان ملل بسر برد. به این ترتیب املی نصرالله مشکل فردی دخترک نوجوان را که محرومیت از ادامه ی تحصیل بوده، به شایستگی با مشکلی بزرگ در قد و اندازه ی امنیت ملی کشور لبنان گره می زند و در بطن رویایی سپید از ناکامی دخترک روستایی سخن می گوید.

4-4-2- الطاحونۃ الضائعة

این داستان درباره جستجوی نشانی آسیابی قدیمی روستایی است که راوی پس از مدت ها به همراه دخترش که در رشته مرمت آثار باستانی مشغول تحصیل است، به قصد دیدار از آن به زادگاهش باز می گردد. او با مرور خاطرات زندگی در روستا و ایام خوش گذشته تلاش می کند تا نشانی تقریبی روستا و محل آسیاب را به یاد آورد، اما به سبب وقوع جنگ و اشغال مناطق جنوبی کشور از آن روستا جز ویرانه ، اثری نمی یابد. در واقع نویسنده در این داستان ، در مقام راوی - قهرمان به حادثه ی تجاوز رژیم صهیونیستی و اشغال جنوب که باعث ویرانی روستاها و آبادی های جنوب کشور شده، می پردازد

5-4-2- العمه لطیفه

این داستان ترسیم فضایی روستایی است که درگیر هواداری حزبی شده و بحران گروه های سیاسی جنگ داخلی لبنان به آن جا کشیده شده است. راوی با ذکر خاطره ها به هواداری شدید «عمه لطیفه» از گروه سیاسی قدرتمندتر راه می برد و تغییر رفتار و برخورد «عمه لطیفه» را با سایر روستاییان بازگو می کند تا جایی که وی روستاییان را به مبارزه می طلبد و جنگ سردی را در روستا راهبری می کند. «اگر زنی از هواداران حزبی دیگر از نزدیکی منزلش می گذشت، او دستش را به علامت پیروزی و ناز شست بالا می برد. « (نصرالله، 1985 م / 97) سرانجام افراط او به انزوایش کشیده می شود و درکنج آن جان می سپارد.

6-4-2- حلقوم الذئب

نویسنده در حلقوم ذئب یا «گلوگاه گرگ» از نادانی و خرافه گرایی جماعتی روستایی یاد می کند و روستای کوچکی را به تصویر می کشد که بر شانه های دره ای آرامیده و تنها یک جاده اصلی از میان آن می گذرد و آن را به دو قسمت «پایین محله» و «بالا محله» تقسیم می کند. در زمستان ها که هوا سرد می شود، گرگ به این روستا حمله می کند، حیوانات و احشامشان را می درد و به جان اهالی ترس و دلهره می ریزد.

اهالی به دنبال راه حلی می گردند و داستان خرافه پرستی و اعتقاد به نیروهای ناشناخته و مرموز تکرار می شود و راه حلی به پیشنهاد یکی از زنان روستا، عملی می گردد. «تربط حلقوم الذئب» (همان / 133) «حلقوم گرگ را می بندیم» این باوری است که نسل اندر نسل در روستا پایدار مانده و هر وقت که یکی از احشام اهالی گم می شود، مردم پس از جستجوی بسیار از یافتن آن ناامید می شوند به سراغ «صالح» می روند. «حلقوم گرگ» میراث خانوادگی اوست که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و «این طور گفته می شود که آن مجموعه قدیمی گرگی بوده که صالح آن را مثل یک گنج در جعبه ای مخصوصی در قفسه ای انبار نگهداری می کند و دو سه بار در سال، در زمان سختی و گرفتاری بیرون می آورد. هر زمان که گوسفند، گاو و یا قوچی گم شود و جستجوی گمشده نتیجه بخش نباشد.»

3- توصیف روستا در داستان های املی نصرالله

یکی از توفیقات بانواملی در نگارش داستان های روستایی کاربرد بجا و نیکوی «فن توصیف» در شرح بنای ساده ی خانه ها و معماری مکان های عمومی به منظور ترسیم فضای روستایی داستان است. نویسنده اغلب با پرداختن به جزئیات مکان ها فضایی مناسب برای حوادث مورد نظر خویش می سازد. چنان که خواننده در «طیور ایلول» با تعقیب جزئیات ودقت در ویژگی های مکان حوادث، تصویری جامع و زیبا از فضای طبیعت و محیط روستا مجسم می کند. نویسنده در این داستان از توصیف چارپایان و ذکر سروصدای رایج در روستا برای واقعیت بخشیدن به حوادث، غفلت نکرده و می نویسد: «در اطراف حوض بزرگ، گاوها و الاغ های روستا صف کشیده اند تا آن ها نیز از آن قطرات زندگی بخش توشه ای بگیرند، صدای فریاد چوپان ها و کشاورزان تشنگی شان را تحریک می کند، و وزش بادهای شمالی، در نوشیدن آب، مانع شان می شود.» (نصرالله/ 118)

املی نصرالله در «شجره الدفلی» به فراخور موضوع مورد نظرش طبیعت سرسبز و خوشه های گندم و خاک مرطوب و صدای گنجشکان را توصیف کرده و با ذکر نشانی مرداب و برکه خواننده را از فضای شهر دور ساخته و تا دل زندگی در طبیعت می کشاند. او از ذکر کوچه باغ ها و راه های تنگ روستایی و حتی زباله ها در کنار مسیر راه یاری جسته تا فضایی از زندگی بسیط روستایی ترسیم کند. چنان که می نویسد: «از آن تجربه به هرجایی می گریخت. به طبیعت پناه می برد، تاکستان ها و باغ های زیتون. اما آن در همه چیز بر او آشکار می شد. درخوشه های تر گندم. در بوی خوش خاک مرطوب. در پرتوهای خورشید صبحگاهی و عصرگاهی، در جیک جیک گنجشک های روی صخره ها.» (نصرالله /44) در جای دیگر می گوید: «راه کج و راست است و کوچه باریک ... راهی که جای پای حیوانات تصاویر کهنه ای روی آن ترسیم کرده است و سنگ-ها و کپه های زباله، مسیرش را سد کرده اند.» (همان /101)

در واقع توصیف طبیعت به عنوان عنصر جدایی ناپذیرنگارش روستایی در تمامی داستان های املی نصرالله به چشم می خورد. نویسنده داستان «الجمرالغافی» را نیز از ظرافت ترسیم قلم بدیع خود بی بهره ننهاد و با استفاده شایسته از استعاره می نویسد: «مناظر دلربای طبیعی چشمانش را پر می کند؛ تپه های رویایی صنوبر، شاخه های سخاوتمند تاک، باغ زیتون رسیده و باغ های انجیر و گلابی و سیب و در بالا دست شیخ کوه ها «حرمون» به پا ایستاده است.» (نصرالله /27)

او نه تنها از توصیف طبیعت زیبا و سرزندگی روستا فرو گذار نکرده؛ بلکه از بیان معماری روستا نیز غفلت ننموده و از باغ ها و کوخ هایی سخن می گوید که در پس یکدیگر محله ی روستا را تشکیل می دهند و از محله هایی یاد می کند که هریک با نام مخصوص خود خوانده می شوند. خانه های روستایی آغل هایی دارند و سرسرای بی بالایی بناست که اهالی منزل در آن بسر می برند و اتاقی که اجاق و تنور دارد و نیازاهل منزل در آن ذخیره شده است. اهالی منزل به فاصله ی اتاقی از یکدیگر جدایند. اما بسا که کودک و بالغ در کنار هم در یک اتاق بسر برند. حتی اغلب پرده ای بر پنجره ها آویخته نیست. (نصرالله /63)

نویسنده در ترسیم فضای روستایی گاهی از ذکر پوشش زنان و مردان مدد می جوید و شخصیت های داستان را به ظاهری مطابق با آداب پوشش بومی توصیف می کند تا به پذیرش مخاطب خود یاری رساند. چنان که

در «شجره الدفلی» می گوید: «و دختران جوان با پیراهن‌های بلند و گشاد و گلدوزی شده عشوه‌گری می‌کنند.» (نصرالله / 9) «از وقتی پا بر خاک روستا گذاشت، کلاه و کت و شلوار خارجی را از تن درآورد و شلوار و قمباز و کلاه محلی پوشید.» (همان / 29)

او همچنین با استفاده از فن توصیف نه تنها از کسب معاش و مایحتاج شخصیت‌های داستان سخن می‌گوید؛ بلکه با ذکر انواع نوشیدنی‌ها، جوشانده‌ها، شربت‌ها، شیرینی‌ها و غذاهایی که غالباً توسط زنان روستایی واز موادی که در اختیار دارند، تهیه می‌شود، به ذکر جزئیات پرداخته و با صداقت فنی در واقع‌گرایی داستان را باور پذیر می‌کند. چنان که در «الجمر الغافی» می‌گوید: «بنوش پسر، هیچ چیز مثل جوشانده‌ی صبحگاهی نیست، ذهن روباز و قلب رو گرم می‌کند.» (نصرالله/179) «آن‌ها خوردن غذاهای لذیذ ادامه می‌دادند؛ کوفته، جوجه و نخود همراه با آرد، خوراک سبزیجات و بلغور... و برگ مو.» (همان 261) «به آشپزخانه رفت و شروع کرد به آماده کردن شام از آنچه که در خانه بود: ماست، زیتون، آویشن، پنیر محلی و شیری، انگور آسیاب شده ... و دو قرص نان محلی» (همان/325)

دقت ستودنی بانو املی در ترسیم فضای روستایی بیش از توصیف مناظر چشم نواز طبیعت در تشریح مساعی شخصیت‌های داستان هویدا می‌شود که در فصل کار و برداشت محصول یکدل و یکرنگ می‌گردند و زنان و دختران پا به پای مردان و جوانان به کارهای روستا همت می‌گمارند. چنان که در «طیور ایلول» می‌نویسد: «با صدای مادرم به واقعیت برگشتم: مرسال نزدیک چننه منتظرته. امروز تو چیدن انگور کمکمون می‌کنه. ... و در خانه پدرم، همه چیز را آماده کرده بود: دو جعبه‌ی بزرگ چوبی پشت الاغ بسته بود و برای ما سبدهایی آماده کرده بود ...» (نصرالله / 25-27)

نویسنده با استفاده از فن توصیف به شرح جریان زندگی روستا می‌پردازد و بهره مند از درایت خود از ذکر جزئیات زندگی روستایی صرف‌نظر نمی‌کند تا خواننده در ادامه داستان بتواند واقعیت زندگی را در آن احساس کند. از همین رو بانو املی درباره‌ی کار روزانه روستائیان «الجمر الغافی» می‌نویسد: «کشاورزان به سوی مزارع می‌روند، در مقابلشان چهارپایان و گاوهایی را که در حمل بارهای سنگین و یا شخم زدن زمین در

زمان شخم زدن به آن‌ها کمک می‌کنند، می‌رانند. زن‌ها صبح زود بیدار شده‌اند تا کارهای خانه را قبل از گرم شدن خورشید انجام دهند.» (نصرالله/284)

با این حال نویسنده از محدودیت‌های زندگی در روستا غافل نبوده و با ذکر وسایل و ابزارهای که ره آورد تمدن شهرند، اشاره‌ای گذرا به اختلاف سطح زندگی مردم روستا دارد. چنان‌که «در طیور ایلول» می‌گوید: «نجلا داشت رادیوی جدیدی را که پدرش از شهر خریده بود به ما نشان می‌داد. اولین رادیویی که روستا شناخت. کلید را چرخاند، نوای غمگینی که آمیزه‌ای از شوق، درد و رنج بود از آن پخش شد.» (نصرالله/175)

املی نصرالله در داستان‌های مجموعه‌ی «آسیاب گم شده» از مهارتش در توصیف استفاده کرده و خواننده را با ذکر جزئیات متناسب، به فضای روستای داستانش منتقل می‌کند. او در داستان «جبل سندروس» از آگاهی خود درباره‌ی روحیات پسرکان روستایی بهره گرفته و با توصیف آن به باور پذیری داستان دامن می‌زند.

نویسنده در توصیف طبیعت روستا دایره‌ای از واژگان متناسب گرد می‌آورد و از ابرهای خاکستری و باران و مه سخن می‌گوید و دامنه‌ی کوه و درختان بلوط و برگ‌های خیس را کنار هم می‌نهد تا به جمع‌آوری شاخه‌های تازه راه برد، سپس از دود تلخ و شاخه‌های تازه و صدای سوختن چوب تر یاد می‌کند تا شکایت زن روستایی را در داستان «حصار» موجه نماید.

اودر داستان «لقاء حلمین» خیال دخترک روستایی را در گندم زار به پرواز درآورده تا با خیالات جوانی گره زند که از حباب بادکنکی‌ها درآسمان مدد می‌جوید تا نامه‌ی دلتنگی‌اش را به مخاطبی که نمی‌شناسد، برساند و در داستان «آسیاب گم شده» زمزمه‌ی خراش سنگ آسیاب را با حکایات داستان‌های روستاییانی که به انتظار آمدن گندم نشسته‌اند، می‌آمیزد. سپس راوی در جستجوی مکان آسیاب، خاطراتش را می‌کاود و دشت و باغی را به یاد می‌آورد که باید از آن‌ها بگذرد.

نویسنده در داستان «عمه لطیفه» با آگاهی از روحیات زن روستایی، تعصبات کور و رفتارهای منحط عوام، هواداری سیاسی می‌آفریند که پدیده‌ی کوتاه‌نظری و فضای تنگ روستا می‌گردد. او در داستان «حلقوم

ذئب» ترس و دلهره را با نادانی و بی خبری می آمیزد و با اطلاع از کوتاه بودن دست مردم روستادر هر کاری، پیشنهادی موهوم می آفریند.

4- ضرب المثل ها و گفتار شفاهی شخصیت های داستان روستایی نصرالله

ضرب المثل ها به عنوان میراث شفاهی فرهنگ مردم نقش مهمی در بیان افکار ، عادات و باورهای عمومی دارند. (حجازی، 2006م/5) از آن رو که موقعیت ایجاد شده و شرایط موجود کلام را به بیان کنایی بازگو می کنند. به همین سبب نویسند ی داستان با استفاده از ضرب المثل ها می تواند ژرفای باور عمومی را به خواننده منتقل کند. افزون بر آن که به کارگیری ضرب المثل نشانگر دانش نویسند و مهارت بالای اودر تطبیق موقعیت ایجاد شده و عبارت کنایی ضرب المثل است.

باید دانست املی نصرالله به سبب آشنایی کامل با عرف عام و میراث شفاهی عربی در نگارش داستان از ضرب المثل ها استفاده کرده است. اما فراوانی کاربرد آن ها در داستان های روستایی چشمگیرتر است. (روشنفکر، 1386ش/27- 324)

از همین رو وی در «شجرة الدفلی» پیش از بیان خبر فرار «ریا» می نویسد: « فی تموز یغلی الماء فی الكوز» (نصرالله /96) [در برج مرداد آب از حرارت زیاد در کوزه می جوشد.] یا درباره ی پا در میانی ناصواب بودعاس می گوید: «دخل فیه کالنعاس» (نصرالله/176) [مثل خواب سبک وارد موضوع گردید.]

نصرالله در «الجمر الغافی» پس از نقل خبر سفر «نزهه» به روستا از زبان «ام سمیر» نظر «لیا» را با ضرب المثلی بیان می کند: «الله یهنّی کل الناس. کل عنزة معلقة بعرقوبها» (همان / 203) [خدا همه را شاد و خرسند کند. هر بزی به ریسمان خود بسته است.] یا در وصف دخترکان روستا از زبان اهالی می گوید: «کل واحدة من بنات الجورة بتقول للشمس حیدی تا اقعده مطرحک» (همان / 321) [هریک از دخترکان جوره السنیدان به خورشید می گویند ؛ تو کناره بگیر من جای تو بنشینم.] او در همین داستان ضرب المثل قبلی را با تلفظی دیگر می نویسد: «شمس تموز تغلی المی فی الكوز» و سخن را با بیان ضرب المثلی دیگر ادامه می دهد: «وآب، فی الجورة لهّاب» (همان /27) [مردادماه، روستای جوره شعله ور است.]

خاطر نشان می‌سازد که کاربرد زبان عامیانه نیز از رویکردهای داستان‌نویسی معاصر است. نصرالله هم در برخی از داستان‌های خود از واژگان گفتار شفاهی و گویش عام استفاده کرده است. چنان که در «تلک الذکریات» از زبان «حنان» که از فرنگ برگشته، خطاب به شخصیت اصلی داستان بجای کلمه ی «لیس» از واژه ی عامیانه ی «مش» استفاده کرده ، می‌نویسد: «مش معقول یا مها، هل تصدقین؟ انهم یفاخرون بالقتل...» (نصرالله ، 1986م / 18)

با این حال فراوانی کاربرد گفتار شفاهی و واژگان عامیانه را می‌توان در داستان‌های روستایی نصرالله مشاهده کرد. زیرا استفاده از گویش روستاییان به سبب تفاوت شیوه گفتار مردم روستا با شهرنشینان، یکی از انتظارات روستا نویسی است. از همین رو نویسنده برخوردار از دانش واژگان روستایی وبا اطلاع از انتظار خواننده ی آن داستان‌ها از عبارات گفتار شفاهی و گویش محلی در مکان‌های بایسته بهره می‌گیرد تا بر واقع‌گرایی داستان بیافزاید. اودرصدد برمی‌آید که گفتگوی شخصیت‌های داستان‌هایش را با نگارش عبارات و جمله‌های شفاهی باور پذیر سازد و صداقت فنی کار خود را ارتقاء دهد. (اصغری، 1386ش / 94)

نصرالله جملات این داستان‌ها را به اقتضای سخن شخصیت‌های آن، به گویش محلی می‌نویسد. چنان که در «طیور ایلول» می‌آورد: «تعلمت منی الطبخ یا ام سمیر؟ مین بیطبخ أحسن، أنت یمارسال؟ رتی الکلسات ضروری لكلّ ... و الخیاطه ... و یا ام سمیر، لیش ما بتعلمی منی العجین و الخبر؟» (نصرالله ، 1991م / 84-85)

ام سمیر! منا آشپزی بلده؟ کی بهتر آشپزی می‌کنه تو یا مرسال؟ هر دختری باید رفو کردن جوراب ... و خیاطی رو بلد باشد... ام سمیر! چرا به منا، آرد درست کردن و نان پختن رو یاد نمی‌دی؟ [درسخنی دیگر مرد روستایی به پسر جوانش که در فکر مهاجرت از روستاست، می‌گوید: «شو؟ دبرت الناولون یا راجی؟ رح نستفقد لك كتیر یا ابنی ، الله یوفقك.» (همان / 91)]چی؟ فکر اجاره کشتی رو کردی راجی؟ دل مون برات خیلی تنگ می‌شه پسر م ، خدا کمکت کنه.]

نویسنده در «شجره الدفلی» درباره ی نیرنگ بودعاس می‌نویسد: «شو بتقولی بالخطیفه، یا الماس؟ انا بكفل الصبی. تبقی مساعدتك. دبری حلیه علی البنّت ... تمشی معها عالكروم» (همان / 51) [الماس نظرت درباره‌ی

ربودن چیه؟ من پسره رو به عهده می‌گیرم. می‌مونه کمک تو. برای دختره یه بهانه‌ای دست و پا کن ...
باهاش به طرف تاکستان برو.

او در داستان «الجمر الغافی» در بیان گفتگوی «ام سلیمان» با پدر «لیا» می‌نویسد: «فارس عاقد ایدک بیستلم الرزقات و بیکمّل مثلما هو معک ... فقیر؟ بسلامه معرفتک خیی بورامز، الرجال بتصنع المال» (نصرالله، 2000م/193) [فارس ساخته و پرداخته خودتوست. روزی خویش بیرون می‌آورد و همراه تو کامله مردی می‌شود. می‌گویی فقیر است؟ ابو رامز، برادر! به خیر و سلامتی می‌دانی که مردان در پی کسب دارایی اند .

البته نصرالله در موقعیت مناسب داستان «شجرة الدفلی» از تشبیهات مناسب طبیعت و فضای روستا بهره می‌برد. چنان که در وصف «ریا» می‌گوید: «کبرت الفتاه فجأه. کبرت مثل شجرة حور و راحت تتعالی الی قلب الفضا، بشموخ، بتحدٍ ... (نصرالله/40) [دخترک ناگاه بزرگ شد. مثل درخت سپیدار و داشت با تکبر و مبارزه طلبی تا قلب آسمان بالا می‌رفت].

نویسنده افکار «ریا» را با تشبیهی روستایی در جای دیگر چنین بیان می‌کند: «کم ودّت لو تکون نعجه مثل بنات قریتها. نعجه مطیعه لیّنه المراس، تساق الی المسلخ اوالمرعی ...» (همان / 60) [چقدر دوست داشت تا گوسفندی باشد مثل بقیه دختران روستا. گوسفندی فرمانبردار و رام که به سوی قربانگاه و یا چراگاه برده می‌شود].

5- مضامین داستان های روستایی املی نصرالله

1-5- مردسالاری روستایی

راوی در داستان «طیورایلول» برخوردار از نوعی خود آگاهی به بررسی حوادثی می‌پردازد که اسباب آن با باورهای درست و اشتباه عامه مردم گره خورده و ترکیبی از خوب و بد آفریده است. محور روایت زیبای این داستان قائل بودن به تفاوت میان فرزند دختر و پسر است که در تصمیمات متفاوت مردم جامعه ی بسیط روستا رخ می‌نماید. از همین رو راوی که دخترکی نوجوان است، می‌گوید: «به یاد آوردم که برادرم کیفیتش را می‌بست تا آماده‌ی رفتن به مدرسه شود . چرا؟ چرا به او اجازه می‌دهند که اینطور بدون هیچ سوالی پرواز

کند؟ چرا من باید در میان این دیوارهای تنگ باقی بمانم و آرزوهایم را لگد مال کنم و خواسته‌هایم را با پا لگد کوب کنم و زمین اتاق تنگم را متر کنم؟» (نصرالله 22) ادامه ی تحصیل دختر روستایی در شهر چنان شگفت و غیر متعارف می نماید که دوست دخترک راوی در پاسخ به اظهارات وی می گوید: «اما مردم چی میگن؟ به شهر بری و خودت تنها مثل پسرها اونجا زندگی کنی؟ حتماً شوخی می کنی من!» (نصرالله 24) نویسنده در داستان «لقاء حلمین» نیز اشاره ی مختصری به تبعیض جنسیت در ادامه تحصیل فرزندان روستائیان دارد.

اودر «شجرة الدفلی» نیز نوعی دغدغه را نسبت به انتظارات جامعه ی روستایی از جنس مؤنث اظهار می دارد. از آن رو که نویسنده با ترسیم رفتار و عکس العمل های «ریا» نه تنها از ناگفته های درون دخترک روستایی سخن می گوید، بلکه سیمای تلقی روستایی را درباره ی جنس مؤنث، با ترتیب روندی طبیعی در رویدادها به تصویر می کشد.

گرچه زنان روستای «جوره» وظیفه ی تربیت و نگهداری فرزندان را که غالباً تعدادشان نیز زیاد است، بر عهده دارند و هم زمان به همسرشان در فصل کارو تلاش در مزرعه یاری می رسانند و در رسیدگی به حیوانات خانگی، تهیه و نگهداری آذوقه و مایحتاج خانواده و سایر کارها تشریک مساعی می نمایند، اما نوع نگاه به زن روستایی در موارد بسیاری حاکی از فرودست پنداشتن زن است و در مقایسه با مردان تبعیضی آشکار در حقش روا می داشته می شود. از این رو تک گویی های «ریا» سامان می یابد که نمونه ی آن را می توان در صفحه ی 154 مشاهده نمود و شکوه ی زن روستایی از موقعیت ناگزیرش صورت می پذیرد چنان که در صفحات 171، 199 و 210-12 می آید.

نویسنده در «الجمر الغافی» خانواده ای روستایی را معرفی می کند که زن در تصمیم گیری ها ی خود تابع مرد خانواده است و او سایه ی سر و تاج زن به شمار می آید. چنان که می نویسد: «ام رازم علی رغم میل باطنی اش سکوت کرد، حرف آخر از آن مرد است، شوهرش و تاج سرش.» (نصرالله/198)

اودراین داستان به نقش زنان پس از برداشت محصول و تدارک آذوقه ی زمستانی اشاره کرده و از مسئولیت های نانوشته شان یاد می کند. می گوید: «وقتی که غلات را به داخل خانه می آورند، دست های زنان امور

مربوط به آن را برعهده می‌گیرد: خاکشویی کردن گندم و خشک کردن آن که برای آسیاب کردن آماده شود، در کنار همه‌ی کارهای دیگری که به دنبال دارد، از الک کردن، خمیر درست کردن و نان پختن ... این علاوه بر آماده کردن شیر و پنیر روغن دار است. سرکه، شیرهی انگور و بعد از انجیر خشک یا مخلوط شده با شکر فوران خیرات انجیرهای عسلی، کوهی و بقراطی، توانایی زن و فعالیت‌های او نیروهای اساسی مورد اعتماد در زندگی جوهره است.» (نصرالله/285)

سایه مرد سالاری بر روحيات روستائیان چنان گسترده است که نویسنده وجه دیگر آن را در علاقمندی خانواده های عرب تبار به کاربرد القابی می داند که دربردارنده‌ی نام فرزند ذکور خانواده و نامیدن مردان با کنیه‌ی پسری باشد، که دارد و یا آرزوی داشتن آن را در سر می‌پروراند. از همین رو می‌نویسد: «روستایی پیچیده حرف نمی‌زند و فلسفه بافی نمی‌کند، همان ساعتی که آن مولود بکر، سر بر می‌آورد، وجود شخصی او متوقف گشته و می‌شود آب‌فان، یا أم فلان و این صفت به او می‌چسبد و از دهان دیگران خارج می‌شود و در گوش او می‌نشیند، سفرهی جسمش را پهن می‌کند، همراه با او می‌خورد و می‌نوشد و می‌خوابد و بر می‌خیزد و سینه‌ی پدر از افتخار پر می‌شود و از مباحثات ورم می‌کند، زمانی که می‌شنود که هم نشینانش او را ابو الیاس؛ ابو منصور و یا ابو حسن صدا می‌زنند.» (همان/78)

2-5- آداب و رسوم روستایی

یکی از انتظارات متعارف در جوامع کوچک و روستایی در نظر گرفتن آداب و رسوم و عادت های اجتماعی است که هنجارهای جامعه روستایی به حساب آمده وای بسا ردّی از افکار ناصواب در آن وجود داشته باشد. چنان که نویسنده در داستان «طیور ایلول» درباره‌ی اختلاف گرایش های مذهبی دو جوان که مانع از ازدواجشان می‌شود، می‌نویسد: «شروع کرد به جستجوی دلیلی که مانع ازدواجش با کمال بود. آن دلیل منطقی نبود. افکار جامد متحجری بود، از بقایای نسلهای گذشته، جای سم‌های اسب‌های غریبه‌ای بود که خاک روستا را لگدکوب کرده بودند، بادهای سمی‌ای که در طول سالیان وزیده و در ریه‌های اهالی لانه کرده بود.» (همان/155)

اودرداستان «حلقوم الذئب» هراس و نادانی عوام را دستمایه ی پرداختن به خرافه پرستی روستائیان قرار می دهد تا به باوری ناصواب نزد روستائیان راه برد و ناکارآمد بودن روش برخورد روستائیان را در رویارویی با مشکلات پیش آمده ، شرح دهد. نویسنده درداستان «عمه لطیفه» از پیروی فکری روستائیان تعصبی کور می آفریند که دامنگیر زنی روستایی گردیده و او را به افراط در هواداری از افکار گروهی سوق می دهد.

هرچند درباور روستائیان رویکردهای صوابی نیز وجود دارد که باعث همدلی می گردد و نویسنده در «الجمر الغافی» از آن سخن گفته و خاطر نشان می کند: «گشودن درو برکت در شریک شدن بادیگران است. آن‌ها ایمان دارند به اینکه اگر زنان شان به همسایه بخوراند ، دو برابر می شود.» (نصرالله/16) شاید در همین راستاست که میهمان نوازی روستائیان شکل می گیرد و نصرالله در این داستان به بیان آن می پردازد (همان 34/)

باید دانست که روستائیان به سبب ارتباط گسترده، در اغلب کارها بایکدیگر همکاری می کنند. مشارکت در انجام کارها، روحیه ی آشنایی است که در این داستان مورد توجه نویسنده قرار گرفته است و نمونه ی آن را می توان در صفحه ی 61 داستان مشاهده کرد. آنان در اندوه یکدیگرنیز مشارکت دارند و اغلب تلاش می کنند باعث تسلی خاطر یکدیگر باشند . چنان که در این داستان بدان اشاره می شود: «اهالی جوهره، در سوگواری یکدیگر را تسلی می دهند. کلمه ی مربوط به حزن و اندوه که به معنای «وداع آخر» می باشد، «الاجر» است که صدای ندا دهندگان در حالی که در میدان ها و جاده ها در حرکتند، بدان بلند می شود و مرثیه را تکرار می کنند.» (نصرالله /33)

نویسنده در داستان «شجرة الدفلی» نیز از نوعی همدلی مردانه که به منظور تسلی خاطر صورت می پذیرد و با مرثیه سرایی زنان می آمیزد، یاد می کند. چنان که می گوید: «مردها به دسته هایی تقسیم شده و در حیاط خانه و میدان نزدیک آن پراکنده بودند و آهنگ های محزونی را تکرار می کردند ، گاه صداهایشان به هم می رسید و گاهی از هم دور می شد. زمانی که نغمه ی مویه های زنانه از پنجره های باز ، طنین انداز می شد، نوحه گران لحظاتی متوقف می شدند، نفس می گرفتند و برای نوحه ای دیگر که متأثر کننده تر باشد آماده می شدند.» (نصرالله/52-49)

گردهمایی روستائیان نه تنها درگرامیداشت خاطره ی ازدست رفته ؛ بلکه برای بزرگداشت روزهای آیینی صورت می پذیرد. از همین رو نویسنده به آداب روزه داری مسیحیان اشاره کرده، می نویسد: «در روزهی سیده، نذرها فراوان می شود ... بعضی ها نذر می کنند که داخل کلیسا بخوانند. حصیر، زیرانداز و لوازم ضروری را همراه با کودکان و بیماران با خود می آورند و در صحن کلیسا می خوابند...» (نصرالله/201)

3-5- زندگی سنتی و فقدان حریم خصوصی

ملاحظه ی دیگر نصرالله درنگارش داستان روستایی بیان روش زندگی جمعی در یک منزل است . خانواده ی روستایی پس از ازدواج فرزند ذکور معمولاً دوری اش را تحمل نمی کنند. زیرا اعضای خانواده در کنار تعلق خاطر احساس می کنند که یک نیروی کار و کمک حال خود را از دست داده اند. از همین رو والدین با زندگی مستقل فرزندان درخانه ای دیگر مخالفت می کنند و درنتیجه فرزندان متأهل درخانه ی پدری سکونت می کنند. (حجازی، 2006 م /48) نویسنده در «شجره الدفلی» با توجه به این موضوع می نویسد: «زن (مادر شوهر) در وسط اتاق ایستاد و گفت ؛ دخترم طبقه ی بالا مال تو و مخول. طبقه ی بالا یعنی اتاق جدیدی که روی پشت بام ساخته شده است.» (همان /139)

یکی از پیامدهای زندگی سنتی فقدان حریم خصوصی و آگاهی اغلب افراد خانواده از جزئیات مسائل شخصی اعضای آن است. از همین رو نویسنده در «شجره الدفلی» ضمن بیان چاره اندیشی «ریا» درگریز از تدبیر «بودعاس» بدان اشاره می نماید: «می دانست که مخول در طول ماه های تابستان روی آن سکو می خوابد. دانستن این موضوع نیاز به تلاش نداشت چرا که در روستا راز جایگاهی ندارد.» (نصرالله / 87)

نصرالله در «الجمر الغافی» نیز با درنظر گرفتن روحیه ی مردم روستایی و علاقمندی آنان به خبرداشتن ازامور مربوط به دیگران و کنجکاوی دراسرار مردم، گفتگویی را میان «ادیب» و پدرش ترتیب می دهد و نظر پدر را درباره ی دیدار مرد جوان با «نزهه» ی میانسال و بیوه ی از فرنگ برگشته، بازگو می کند: « تو حرف های مردم رو شنیدی؟ مردم ، پرنده ها و درختان ... فکر می کنی تو جوهره رازی باقی می مونه؟ این ضرب

المثل روشنیدی که «هر رازی که از دو نفر بگذره پخش شده» (همان /316)

4-5- مهاجرت روستائیان به شهر

یکی از مضامین مورد توجه در داستان های روستایی نصرالله توجه نویسنده به تنگدستی وضعف معیشت روستائیان است که باعث آسیب های متعدد می گردد و بسا ازدواجی اجباری را برای دختری جوان به ارمغان می آورد و او باید با چشمداشت والدین به ثروت مردی میانسال یا پیرمردی از فرنگ برگشته قربانی فقر ونداری خانواده گردد و با تن دادن به وصلتی ناخواسته رفاه کمی را برای خانواده اش فراهم کند. چنان که نویسنده در «طیور ایلول» بدان اشاره کرده و در وصف احساس دخترکی نگون بخت که حاضر به ازدواج با پیرمردی شده، می نویسد: «لیلی در دنیای ناشناختهی دوری بود؛ نگاه های ملتسمانه اش را به طرفم برگرداند، احساس کردم که او واقعیت را دریافته و فهمیده که قربانی شده است، قربانی خیلی چیزها، تا خانواده اش را از فقر برهاند.» (نصرالله / 111)

فقر و تنگدستی روستائیان پیامد دیگری هم دارد و باعث مهاجرت آنان به شهرها می شود. از آن رو که زحمت بسیار و درآمد کم مشکلی است که کشاورزان و بویژه جوانان روستایی را بر آن می دارد تا دست از زمین خود برداشته و هوای مهاجرت را در سر بپرورانند. آنان وقتی زحمت بسیار و کار طاقت فرسای کشاورزی را در سرمای زمستان و گرمای تابستان با درآمد اندک حاصل از فروش محصول می سنجند و حمایتی جهت تقویت انگیزه و ادامه ی کار و تلاششان نمی یابند، امید خویش را از روستا برگرفته و راهی غربت می شوند.

نویسنده با در نظر گرفتن دلایل مهاجرت روستائیان شخصیت های داستانش را درگیر مسأله کرده و در همین داستان دلیل مهاجرت را از زبان آنان بازگو می کند: «چه کسی چیزی از ما می داند؟ از زمین ما؟ چه کسی طعم نمک عرقی را که از چهره های ما می چکد، چشیده است؟ چه کسی هر روز ده ها بار زیر زبانه ی تازیانه های سوزان می سوزد؟ چه کسی هزار بار در سرما می میرد؛ دیروز ابو منصور مرد... ابو منصور در تاکستان تنها بود و تا صبح روز بعد کسی از مردنش آگاه نشد. چوپانی تصادفی از آنجا رد می شد پیدایش کرد. نه، من مثل پدرم زندگی نمی کنم و مثل ابو منصور نمی میرم.» (نصرالله / 92-94) نصرالله در داستان

«جبل السندروس» نیز از پدیده‌ی مهاجرت سخن می‌گوید و نوعی خود آگاهی را از زبان شخصیت اصلی داستان که مهاجر نشین گشته، بیان می‌کند. سپس به وعده‌ی بازگشت مرد جوان به وطن و نزد مادر اشاره می‌کند.

نتیجه گیری

برآیند سخن از داستان‌های روستایی املی نصرالله اذعان به ارتقاء فن روستا نویسی در آثار اوست. نویسنده از گویش محلی و گفتار شفاهی در نگارش سه داستان بلند به تناسب شخصیت‌های روستایی مدد می‌جوید که باعث ظهور پدیده‌ی تکرار شده و کاربرد گویش محلی و گفتار شفاهی را در داستان روستایی‌اش به سبک تبدیل نموده است. او با کاربرد تشبیه‌های مناسب محیط روستا و ضرب‌المثل‌ها نه تنها آگاهی از فرهنگ ملی را نمودار ساخته و مهارتش را در انتقال معانی به روش رساتر آشکار کرده؛ بلکه گفتگوهای داستان را به فضای متعارف محاوره‌ی روستایی نزدیکتر نموده تا به باور پذیر بودن داستان‌های خویش مدد رساند.

نصرالله در به کارگیری فن توصیف از ذکر جزئیات غفلت ننموده و منحی نمودار آن از محدوده‌ی خانه‌های روستایی به فضای گذرگاه‌های باریک روستا و میدان آبادی راه بسته و سوی طبیعت و دامن دشت پیش می‌رود. در واقع او با استفاده از فن توصیف به تصویرگری فضای داستان در ذهن خواننده راه می‌برد و بر صداقت فنی اثر خویش می‌افزاید.

نویسنده با ذکر تلقی دوگانه نسبت به فرزندان چالشی ایجاد کرده و با اشاره به کاربرد کنیه در ادبیات خطاب روستایی به مردسالاری نشأت گرفته از آداب و رسوم روستایی راه می‌برد. او با قرار دادن خانواده‌ی سنتی در منزلی روستایی اولویت زندگی روستا را با تأمین نیروی کار هویدا می‌سازد و از پدیده‌ی مهاجرت که ناشی از ضعف معیشت روستاییان است، سخن می‌گوید و لایه‌ی زیرین فقر اقتصادی را در خرافه‌گرایی و فقر فرهنگی جستجو می‌کند. وی در بیان تعامل اجتماعی از باورهای عامه‌ی مردم مدد بسته و راه را بر تشریک مساعی؛ تسلیت خاطر و حتی ورود به حریم خصوصی افراد می‌گشاید.

ترديدى نيست كه اين نويسنده ى لبنانى با كاربرد فنون ادبى وپرداختن به مضامين كاملا متناسب با فضاى محدود وافق هاى تنگ توده ى عوام روستا توفيقى كامل در روايت داستان روستايى كسب نموده وآثار خود را به سه عنصر واقع گرايى ؛ صداقت فنى وباور پذيرى آراسته است.

الملخص

يعتبر فن الرواية من الفنون الادبية التى اتسعت نطاقها نحو الاقسام المتنوعة التى ذات اتجاهات اجتماعية . فمنها الرواية القروية التى ظهرت إثر الاحداث الهامة فى النصف الاول من القرن العشرين وشغلت مكانها فى الكتابة العربية مع تطور الزمن وعناية الكتاب العرب.

فمن الكتاب من تعين مكان الرواية نظرا الى الريف واستعان بمعرفته فى بنية المجتمع القروى واحتبك الاحداث فيه. ففى المحور نفسه استريح الادب اللبنانى من الروايات القروية إذ ابقت الكاتبة املى نصرالله روائع فى الادب الروائى فمنها ثلاثة روايات قروية وبعض القصص القصيرة التى قد حررت .

فالمقالة هذه تستهدف البحث فى الروايات الريفية لاملى نصرالله وقصصها لتبين سمات كتابتها الريفية وتشرح ماحوته لتبرز منزلة ازدهار الكتابة الفنية للريف فى آثارها وانتهجت البحث بمناهج منها التوصيفى والتحليلى وانتظمت المعطيات عن طريق التقميش. فاهم النتائج هو ان روايات املى نصرالله وقصصها القروية تُبرز التقدم المتكامل فى كتابة الاحداث وابطالها. رغم انه يرينا السداد فى الكتابة القروية فى الادب اللبنانى.

الكلمات الدلييلة: لبنان،الروايات القروية ، املى نصرالله

Abstract

The specialties of rural story in Emily Nasrallah's works

Nowadays, story writing which is included literary writing techniques, is so extended and found different kinds based on social contents .

Rural writing is one of them which appeared in literary writing after the occurrence of important events during the first half of twentieth century and found its place in the literature of the Arabic writing by lapse of time and the effort of the Arab writers and some of the writers defined the place element in their story based on a rural society and proceeded to event by enjoyment of their knowledge about the structure of rural societies.

Also Lebanon literature profited from rural stories in this direction. Emily Nasrallah has written three rural novel and several short stories up to now, among her fine works in the story literature.

This essay is planning to consider Emily Nasrallah's rural stories and explain the writer's specialties of the literary writing and her attention to rural stories contents in order to appear the rate of professional rural writing manifestation in her stories. The research method was descriptive – analytic in this essay and the data collected by writing note. This research indicates gradual progress in Emily Nasrallah's writing about the rural stories events and characters and reveals the maturity and stabilization of rural writing technique in Lebanon literature.

Keywords: Lebanon ,rural story , Emily Nasrallah

کتابنامه

- 1- الاشتر، عبدالکریم، (1983م) تعریف بالنثر العربی الحدیث، دمشق، ابن حیان
- 2- اصغری، جواد (1386 ش) رهیافتی نوبر ترجمه از زبان عربی، تهران، جهاد دانشگاهی

- 3- الحاوي، ايليا(1998م) الرومنسية في الشعر الغربي والعربي، بيروت، دارالثقافة، سوم
- 4- حجازي، علي(2004م) القصة القصيرة في لبنان، بيروت، دارالمؤلف، اول
- 5-،(2006م) الامثال الشعبية، بيروت، دارالكتب الحديثة، اول
- 6- خليل، ابراهيم(2010م) بنية النص الروائي، الجزائر، الدار العربية للعلوم، اول
- 7- دياب، عزالدين(2010) التحليل الانثروبولوجي للادب العربي، دمشق، اتحاد الكتاب العرب
- 8- زيدان، جوزيف، 1999م، مصادر الادب النسائي، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، اول
- 9- شعبان، بئينه(1999م) 100 عام من الرواية النسائية العربية، بيروت، دارالآداب
- 10- طنوس، جان نعوم(2002م) قراءة نفسية في ادب املي نصرالله، قاهره، مكتبة دار العربية للكتاب
- 11- عبدالله، محمد حسن(1989م) الريف في الرواية العربية، كويت، عالم المعرفة
- 12- العيد، يمى(2011م) الرواية العربية، بيروت، الفارابي
- 13- المقدسى، انيس(1988م) الاتجاهات الادبية في العالم العربي الحديث، بيروت، دارالعلم للملايين
- 14- نصرالله، املى (1991م) طيور ايلول، بيروت، نوفل، هفتم
- 15-(1981م) شجرة الدفلى، بيروت، نوفل، چهارم
- 16-(1985م) الطاحونة الضائعة، بيروت، نوفل، اول
- 17-(2000م) الجمر الغافى، بيروت، نوفل، سوم
- 18-(1986م) تلك الذكريات، بيروت، نوفل، دوم

پايان نامه

روشنفكر، اكرم (1386ش) ادبيات زنان در لبنان باتكيه بر آثار املي نصرالله، دانشكده ادبيات، دانشگاه

تهران

